

خویش کاری و ناخویش کاری شاهان شاهنامه

فاطمه قایینی کریم آبادی*

دانش جوی دکتری گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه آزاد اسلامی واحد مشهد، ایران

حسن بساک**

دانش‌یار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه پیام نور، تهران، ایران (نویسندهٔ مسؤول)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۶

چکیده

شاهنامهٔ فردوسی، یکی از آثار بزرگ ادب پارسی است که با اجتماع، حکومت و سیاست زمان خود ارتباطی تنگاتنگ دارد. نوع حکومت در شاهنامه پادشاهی و بنیاد و اصول آن برگرفته از اندیشهٔ ایران‌شهری است. پایه و اساس حاکمیت در شاهنامه، پادشاه است و تزلزل او، ویرانی کل حکومت و قلمرو آن محسوب می‌شود. ایران‌شهر آرمانی فردوسی نیز نمود حکومتی با پادشاهی دادگر، خردمند و فرهمند است. فردوسی در شاهنامه علاوه بر داشتن نگاه جهانی و آرمانی، با نگاهی آسیب‌شناسانه، آفت‌های قدرت و ناخویش کاری شاهان را همانند فروگذاشتن خردورزی، دادگری و شکیبایی که در نهایت به خروج از قانون اشته می‌انجامد، تبیین کرده است. نویسندگان در این مقاله که به شیوهٔ توصیفی و تحلیل محتوا و با بهره‌گیری از متن شاهنامهٔ فردوسی به انجام رسیده است، علاوه بر خویش کاری شاهان و حکومت در شاهنامه، با نگاه آسیب‌شناسی قدرت، به نقد و تحلیل داستان جمشید- به عنوان نخستین الگوی یک پادشاه خویش کار و ناخویش کار- پرداخته‌اند و به نتایجی چند دست یافته‌اند، از جمله این‌که هستهٔ اصلی خویش کاری را فرهمندی تشکیل می‌دهد و شاه فرهمند شاهی خردمند و دادگراست. خویش کاری شاهان باید برگرفته از پادشاه و نظام آفرینش باشد و ناخویش کاری شاه نه تنها موجب آسیب‌رساندن به اساس شاهی و حاکمیت و ملت؛ بل که نوعی بی‌احترامی به آفرینش و در نهایت موجب آشفته‌گی و ویرانی کشور می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، اندیشهٔ سیاسی، آسیب‌شناسی قدرت، خویش کاری،

جمشید.

* . f.gh.karimabadi@gmail.com

** . hbassak@gmail.com

مقدمه

خویش‌کاری به معنای وظیفه‌شناسی (فرهنگ معین) و آن‌چه فرد در عوض حقوقی که دارد باید انجام دهد: «انسان در جهانی که بستر تحقق نبرد نیک و بد است وظیفه‌ای دارد که باید به فرجام برساند. در زبان پهلوی این وظیفه و انجام آن را «خویش‌کاری» می‌نامیدند» (مس‌کوب، ۱۳۵۰: ۲۷). ضدیت با آن یعنی دشمنی با فره ایزدی و در نهایت از میان رفتن آن و ضرر رسیدن به آدمی و از دست دادن رستگاری است. بهار می‌گوید: فره نیروی کیهانی و ایزدی که در اثر خویش‌کاری مردم حاصل می‌شود، یعنی اگر کسی به وظایف خود و هم‌چنین وظایف طبقه و قوم خود عمل کند فرهمند می‌شود و به سعادت می‌رسد. به همین سبب فره همیشه با برکت و اقبال و خواسته هم‌راه است (بهار، ۱۳۷۵: ۱۵۶). تداوم و انقطاع فره «به خویش‌کاری شهریاران و پهلوانان بستگی دارد که فرمان‌روایی و رفتار بر پایهٔ داد و راستی و مردم‌داری، در راستای سامان‌بخشی به کار جهان و کوشش در آبادانی و پیش‌رفت آن و پاس‌داری از ایرانیان در برابر تازش دشمنان از چشم‌گیرترین نمودهای آن است» (دوست‌خواه، ۱۳۸۴: ۹۷). هر شاه خویش‌کاری، فرهمند است و شاهی که فرهمند است، جامع تمامی فضایل یک پادشاه آرمانی و خلل‌ناپذیر است.

بنابراین سیر در سه دورهٔ اساطیری، پهلوانی و تاریخی شاهنامه، ما را با سیاست‌مدارانی آشنا می‌کند که دارای خصلت‌های شایسته‌سالاری هستند و از همه مهم‌تر با فرمان‌روایانی که نگین شایستگی‌شان دادگری است. زیرا دادگری، مهم‌ترین خویش‌کاری شاهان است و در پرتو آن است که شخص پادشاه از دیو آز، دیو خشم، دروغ، نیرنگ، جاه‌طلبی، حرص، طمع و دیگر صفات اهریمنی که از ویژگی‌های ناخویش‌کاری شاهان شاهنامه است در امان می‌مانند. بنابراین شاهان خویش‌کار شاهنامه، بر اساس اشته یا ارته عمل می‌کنند و اشته «زیر بنای فکری آریایی‌های ایرانی، جهان و دایرهٔ کون و مکانی بود که دارای نظم است» (رجایی، ۱۳۷۶: ۱۸) و حاکم می‌باید با این نظم آشنا باشد و از آن تبعیت کند. به عبارتی دیگر اشته «راستی یا آن قانون درستی است که آفرینش را سامان می‌بخشد و اهورامزدا بنابر همین (قانون) آفرینش نیک را نگاه می‌دارد و آن را در نبرد با بی‌داد اهریمن به فرجام پیروز و آفریدگان را به رستگاری می‌رساند... در برابر اشته، دروغ‌آیین، نادرستی و ناراستی، بی‌رحمی و بی‌قانونی، بی‌داد (نبود داد) در زندگی و جهان است. پیرو اشته (اشون) در هر دو جهان کام‌روا و رستگار و پی‌رو دروغ (دروند) بی‌هوده و تباه است» (مس‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۲۳-۲۲۲).



محور بنیادین شاهنامه، حکومت و چگونگی ظهور و سقوط آن است و پایه و اساس حکومت در شاهنامه، پادشاه است و تزلزل او، ویرانی کل حکومت قلمداد می‌شود. بنابراین هدف از این پژوهش بیان خویش‌کاری یک فرمان‌روا و نگاه آسیب‌شناسانه به آن است. در خصوص پادشاه آرمانی و خویش‌کاری آنان، پژوهش‌هایی متعدد صورت گرفته است، اما در باره ناخویش‌کاری که موجب سقوط حکومت‌هاست، کم‌تر بدان پرداخته شده است. در مقاله حاضر به مؤلفه‌های اصلی خویش‌کاری و ناخویش‌کاری شاهان شاهنامه پرداخته شده است و ناخویش‌کاری را علت اصلی از دست‌دادن فره، سقوط شاهان و آشفستگی ملت می‌داند.

اسماعیل سنگاری و کرباسی (۱۳۹۶) در مقاله «رابطه فره و خویش‌کاری بر اساس متون پهلوی و کارکرد اجتماعی آن‌ها در اندیشه سیاسی ایران باستان» به جنبه‌های اجتماعی این مفاهیم و ارتباط آن‌ها در ساخت و بافت جامعه ایران باستان پرداخته است و خویش‌کاری در هر فرد را ظرفیتی از فروغ ایزدی می‌داند که به هر آفریده‌ای به اندازه تاب و توان و انجام خویش‌کاری آفرینشی او عطا می‌گردد. بهرام اخوان کاظمی (بی‌تا) در مقاله «عدالت و خودکامگی در اندیشه سیاسی ایران باستان» فره ایزدی را عامل مشروعیت‌دهنده به شاه و توجیه‌کننده قدرت می‌داند و برای سلب شدن فره دو دلیل می‌آورد: یکی تمرّد مستقیم در برابر خدا، یعنی ادعای خدایی؛ دوم تمرّد غیر مستقیم، یعنی بی‌دادگری و غیره.

در شاهنامه، داستان غرور و دروغ جمشید نمود بارز یک آسیب است. او که پادشاهی آرمانی است در دوره اول زندگی، براساس خویش‌کاری از داد و خرد و فره ایزدی برخوردار و به آبادانی مشغول است. به نحوی که این دوره از زندگی این پادشاه اساطیری به دوران طلایی معروف است. در دوره دوم از زندگیش، ناخویش‌کاری را پیشه خویش می‌سازد. بنابراین او خود را در عرصه قدرت بی‌رقیب می‌بیند و در نتیجه دچار غرور شده و همه چیز را به خود نسبت می‌دهد. در نتیجه فره ایزدی، عامل مشروعیت از او دور می‌شود و بی‌نظمی و تزلزل و آشوب در ساختار سیاست راه می‌یابد. مردم و سپاهیان که به دنبال ثبات قدرتند کسی جز ضحاک را مقتدر نمی‌یابند و همین عامل باعث سرنگونی جمشید و کشته شدن او توسط ضحاک می‌شود.

۲- مباحث نظری

۲-۱- پادشاهی در شاهنامه

در جهان اساطیری اهورامزدا (سرور دانا) در آسمان و جهان مینو، با گروه امشاسپندانش که شش نفرند و هر یک از آنها نمادی از اندیشه، سامان بخشی نظام آفرینش، پادشاهی آرمانی، بردباری، تن درستی و بی مرگی اهورامزدا هستند، بر جهان و جهانیان فرمان روا است. «شش امشاسپند به نام های (وهومن، اشه وهیشته، خشتر وئیریه، ارمئیتی، هئورتات و امرتات) هستند و اهورامزدا مرکز و محیط تمامی امشاسپندان است و هم فراتر و تمام تر از آنهاست. آنها چنان به هم پیوسته که نه تنها روان یکدیگر را می بینند و یکسان می اندیشند، بل که اهورامزدا کثرت خود را در آنها می یابد و آنها وحدت خود را در اهورامزدا» (مس کوب، ۱۳۸۲: ۲۱۸).

در شاهنامه، فرمانروایی در زمین انعکاسی از تصویر آسمان است. فرمان روا باید براساس شاه آرمانی یعنی «خشتره» در راه داد و براساس خرد یعنی «اشه» گام بردارد. اشه، قانون کیهانی است که اهورامزدا براساس آن آفرینش را به سوی رستگاری و نیکی هدایت می کند. پادشاه آرمانی پیرو اشه (آشون) است. در وندیداد فرگرد سوم آمده: «آن جا که آشون (پیرو اشه) بر آن گام نهد، شادکام ترین جای زمین است و شادکام تر آن که چنین کسی در چنین جایی خانه بسازد با گله ای گاو و کاشتن گندم و گیاه و درخت» (همان: ۲۲۳).

واژه مقابل اشه دروغ (دروند) است که پیروی از آن، پیروی از اهریمن و موجب تباهی طبیعت و آدمیان است. از آن جایی که طبیعت با آسمان و عالم ازل در ارتباط است و اشه خود نمودار عدالت و داد و خرد است، از نشانه های پادشاه آرمانی دادورزی و خردمندی است که خلاف آن نه تنها باعث زیان رساندن به تمامی جان داران، بل که نابودی طبیعت را در بردارد: «هم اندیشی و هم کرداری امشاسپندان که از همان دومین بند نخستین سرود و سراسر گاهان به تکرار دیده می شود؛ آن چنان است که هر کام یابی دروغ، نه تنها ناکامی اشه، بل که همه امشاسپندان و پدیدارهای آنهاست. اما در این میان زیانی که به کالبد اسفندارمذ، یعنی زمین مادر، می رسد شاید از همه سهمگین تر باشد، زیرا زمین پناه گاه آدمی و ستوران و جای گاه آتش و آب و گیاه (گیتی و هستی این جهانی سه امشاسپند: اشه، هئورتات و امرتات) است» (همان: ۲۲۲).



در شاهنامه، سیاستی که براساس نظام پادشاهی است، نتیجه خردورزی و کارکرد آن دادگری است و یکی از مهم‌ترین خویش‌کاری شاهان آرمانی، داد ورزیدن است، شاهان دادگر از فره ایزدی که موهبتی الهی است، برخوردارند. اهورامزدا به واسطه همین فره که نیروی معنوی است، جهان را با خرد فره‌مندان سامان می‌بخشد. «آفریدگار آفریدگان را آفرید تا کاری را به انجام برسانند و آن‌ها فرمان‌بران آفریدگارند. کار آن‌ها از خوره (فره) و خویش‌کاری به انجام می‌رسد. خویش‌کاری در فرمان بردن از خوره است. با به کار بردن خویش‌کاری، کار آفریدگار انجام می‌شود و بدین‌سان کام او برآورده می‌شود. ولی چون به ضد خویش‌کاری برخیزند با خوره و کار آفریدگار دشمنی کرده‌اند. کام او برآورده نمی‌شود و زبانی به بار می‌آید» (همو، ۱۳۵۰: ۲۷).

در شاهنامه، شاهان، موبدان و پهلوانان هریک فره‌ای دارند که در این میان فره شاه‌ی از همه مهم‌تر است. «با تکامل ساختارهای اجتماعی و شکل‌گیری مفهوم «طبقه» در جامعه، این تخصصی شدن در مورد خویش‌کاری فره نیز به وجود آمد، چنان که انواعی چون فره آسرونان یا روحانیون و فره کیان یا پادشاهی، نموداری از تأثیر تحولات طبقاتی را در خود منعکس می‌کرد» (قائمی، ۱۳۸۸: ۶۰). «فره کیانی را نیز هرمز آفرید. این فره موجد هیبت و سطوت شهریاری است و به شهریاران به سبب تفکر، حکمت و راست‌گویی می‌پیوندد و سبب مهتری و سروری آنان می‌گردد (مدرسی، ۱۳۸۲: ۸۷-۸۸).

بعضی از شاهان ایرانی به ویژه اساطیری از دو بعد فرمان‌روایی و موبدی تحت عنوان: شاه - موبد/ پریستار^۱ برخوردارند. یعنی شاه علاوه بر مقام سیاسی، مقام دینی را نیز داراست، بنابراین شاه آرمانی، پرهیزگار است و غزالی «پرهیزگاران را خداوندان خرد می‌داند» (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۴۸). «این ماموریت الهی، شاه - موبدی، نخست بار به جمشید واگذار می‌شود، مأموریتی که در متون زردشتی از زبان اهورامزدا این‌گونه به جمشید ابلاغ می‌شود: جهان مرا همین‌گونه وسعت و رونق ده و از من نگاه‌بانی و پادشاهی جهان را بپذیر و آن را چنان دار که کسی نتواند، دیگری را زخم بزند یا ناسزا گوید (قائمی، ۱۳۸۸: ۶۱). بنابراین انسان پرهیزگار یا مرد آشو خرد راه‌نمای اوست و هم‌راه و هم‌گام در راستای اشه است. در مینوی خرد، فصل ۵۷، بند ۲۱ آمده است: «... و جم و فریدون و کاووس و فرمان‌روایان دیگری که از ایزدان شکوه و نیرومندی یافتند، همان‌گونه که گشتاسپ و

^۱ Priest-King

فرمان‌روایانی دیگر که در دین نقش داشتند و نیامدنشان به دین و نیز این که نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب آن بود که خرد به آن‌ها کم رسیده بود» (مینیوی خرد، ۱۳۶۴: ۷۴). نقطهٔ مقابلِ گوهرِ الهیِ خرد، آز است و «آز اهریمنی است که در (صدد) کشتن فرّه است. دادار، خرد را برای یاری فرّه در برابر آز آفریده است و آز برادر میل است و تا حرص به مال و خواسته و پادشاهی به انجام نرسد، آز بیش‌تر قوی شده و خرد در یاری و حفاظت از فرّه ناتوان می‌شود. هنگامی که (انسان) به میل خود برای پادشاهی و خواسته دست یابد، به میانه‌روی (رسیده) و خرد غالب می‌شود و خرد مردم به یاری و نگه‌داری از فرّه از تهاجم آز جای‌گزین می‌شود. این سروری و خواسته برای مردم سودمند است، اما چون حرص بالاتر از میانه‌روی و خرد مردم ایستد، آز قوی‌تر شود و خرد (اندر مردم) رو به ضعفی رود. از ناتوانی خرد، فرّه ناپایدار شود و افراط و قدرت‌طلبی در مردم افزون شود و او غرق در آز شود که نابود کنندهٔ فرّه است و او از این خواسته و ثروت و سروری زیان بیند» (همان). در واقع آز «نیرومندترین آفریدهٔ اهریمن و سپه‌سالار سپاه اوست و خشم، زمستان، پیروی، شیون، گرسنگی و تشنگی سرداران اصلی این سپاه هستند» (زادسپر، ۱۳۶۶: ۹۱). انحراف از اشته در واقع انحراف از قانون راستی، دادگری و خردمندی است و «اما از آن روز که پادشاه ستم و بی‌داد آغاز می‌نهد و با بی‌خردی و هوس‌کاری از آسایش مردم غفلت می‌ورزد، فرّ ایزدی از او جدا می‌شود و روزگار عزتش به سر می‌رسد» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۲۱۵). چنان‌که فردوسی در این باره می‌گوید:

چنین گفت نوشین روانِ قباد	که چون شاه را دل بیچد ز داد
کند چرخ منشورِ او را سیاه	ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم، نامهٔ عزلِ شاهان بُود	چو دردِ دل بی‌گناهان بُود!
بماند تا جاودان این گهر	هنرمند و بادانش و دادگر!
نباشد جهان بر کسی پایدار	همه نام‌نیکو بود یادگار!

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۷/۶)

در واقع نیروی فرّه، نمادی از نیروی معنوی و تقدس شاه است، این نیرو تا زمانی که بر قرار باشد، همگان را ملزم به اطاعت از پادشاه می‌کند. در غیر این صورت زمینه را برای شورش و سرپیچی علیه شاه فراهم می‌آورد. در نتیجه، فرمان‌روای ایران، باید مردم و



سرزمینش را به گونه‌ای سامان‌دهی کند که اهورامزدا جهان و جهانیان را سامان می‌دهد و خویش‌کاریش بر مبنای خویش‌کاری پادشاه آفرینش باشد.

۲-۲- اصول اساسی شاهان شاهنامه

فردوسی شاهنامه را سی‌صد سال پس از برافتادن ساسانیان در زمانی سرود که خلفای عباسی با تکیه بر شمشیر ترکان بر ایران حکومت داشتند. هدف او از سرایش شاهنامه احیای هویت ایرانی، نخست با برافراشتن کاخی بلند از زبان پارسی و سپس ارائه سامان سیاسی آرمانی بود. او در قالب ابیات و داستان‌های شاهنامه که برگرفته از تاریخ باستانی و اسطوره‌ی ایرانی است به شرح مفاهیم، کارگزاران و سامان سیاسی آرمانی پرداخت که معرف دوران شکوهمند پیشین و از دست‌رفته‌ی ایران زمین بود. فردوسی با این هدف، اندیشه‌ی سیاسی خود را در لایه‌ها و سطوح آشکار و نهان شاهنامه مطرح ساخت. فردوسی با طرح مبنای شاهی آرمانی خود و وارد کردن اخلاق به آن، با بررسی روند زوال شاهان و حکومت آنان در صدد بیان اصولی است که رعایت آن سبب استحکام و پایداری حکومت و رعایت نکردن آن، فروپاشی حکومت را موجب می‌شود (سینایی و خطیبی قزوینی، ۱۳۹۳: ۹۷).

در کتاب مبنای اندیشه‌ی سیاسی در خرد مزدایی از رضایی‌راد: صفات آرمانی شاه، اقتدار، عدالت، زهد و دین‌داری است (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۲۷۳)؛ زیرا اقتدار ضامن اصلی بقای شهریار است و اصلی‌ترین بنیان حکومت در ایران باستان قدرت است. در توصیف اقتدار، کوروش خود را شاه قدرتمند جهان می‌خواند و شاهان ساسانی خود را شاه ایران و انیران معرفی می‌کنند (همان: ۲۹۷).

در شاهنامه، ایران نیازمند قدرت مطلقه‌ای است که با «خرد» و «داد» همراه باشد و دارای مشروعیت و «فر» الهی بوده تا بتواند آن‌چه ایران را به نابودی می‌کشاند از بین ببرد. بنابراین اصول شاهی عبارتند از:

خردورزی: بارزترین نکته‌ای که در همه وقت و همه‌جا باید در دستور کار شاهان باشد، خردورزی است و بی‌ارزش دانستن آن مساوی است با نابودی سرزمین ایران.

فرّ ایزدی (مشروعیت ایزدی): در ایران باستان شاه محور اندیشه‌ی سیاسی و در راس همه‌ی طبقات اجتماعی است. کسی شایسته‌ی پادشاهی است که از فرّه ایزدی که همان تأیید الهی است برخوردار باشد، زیرا شاه فره‌مند، عادل و آسایش‌گستر است و فرّ نیرویی

است که نه تنها یاری‌کنندهٔ مردمان ایران، بل که به طور اخصّ یاری‌گر شاه است. بنابراین در شاهنامه نیز فرّ شاهان، عامل سعادت و پیروزی آنان و باعث اطاعت زبردستان و مردمان از آنان می‌شود:

کمر بسته با فرّ شاهنشاهی جهان گشته سرتاسر او را رهی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۵/۱)

فردوسی فرّ کیانی را هدیهٔ الهی به افراد خاص می‌داند. در واقع شهریاری را نه حاصل کوشش بنده برای رسیدن به مقام بلند، بل که عطیه‌ای از سوی خداوند به برگزیدگان می‌داند:

نگارندهٔ چرخِ گردنده اوست فزایندهٔ فرّ بنده اوست
(همان: ۴/۵)

فرّ فروغ ایزدی، هدیهٔ الهی و تأیید اوست: «فره‌مندی مربوط به پادشاهان گروه راستی است. این فرّی همان تأیید الهی است که موجب روی آوردن مردمان به آن‌ها می‌شود. اما ماندگاری این فره‌مندی در آن‌ها تضمینی نیست. یعنی تا هنگامی که شاهان، اهل راستی و طرف‌دار حق هستند، فره‌مندند، اما همین که رو به سوی کژی و نابخردی می‌کنند، فرّ از آنان روی برمی‌تابد» (وکیلی، ۱۳۸۴: ۳۱۲-۳۱۳).

دادگری: تئوری اساسی شاهنامه این است که قدرت به عنوان ابزار دادگری استفاده شود و هیچ آرمانی بدون داد در شاهنامهٔ فردوسی مورد پذیرش نیست. داد باید در همه جا گسترش یابد. بدون داد ایران ویران می‌شود. توصیه به شاهان همیشه در جهت دادگری است و شاهی که دادگر نباشد زندگی در ایران شایستهٔ او نیست به همین علت در شاهنامه، داد از مؤلفه‌های اساسی به شمار می‌رود و همواره از ویژگی‌های اصلی و بارز پادشاهان ستوده است. «در واقع استوارترین رکن بینش سیاسی - فلسفی فردوسی، داد است» (جوان‌شیر، ۱۳۶۰: ۱۰۳) و بنیاد داد بر خرد استوار است. پادشاهان خردمند شاهنامه، دادگرند. چراکه خرد حقیقت‌جویی، آنان را به دادن حق زبردستان ترغیب و دادورزی آنان را تضمین می‌کند:

چنین داد پاسخ که داد و خرد تن پادشا را همی‌پرورد
اگر دادگر چند بی کس بود ورا پاس‌بان راستی بس بود
(همان: ۳۹۶/۷)

داد از صفات برجستهٔ الهی و انسان شایسته و دین‌دار است:



جهان را هم سوی داد آوریم چون از نام دادار یاد آوریم
(همان: ۱/ ۷۱)

از نتایج دادگری شهریاران و بزرگان کشور، رضایت‌مندی مردم و آرامش خاطر و در نتیجه ارج‌مندی شاه و بزرگان است:

بیاراست تخت و بگسترد داد به شادی و رامش در اندر گشاد
(همان: ۲/ ۹۳)

یکی دادگسترد کز داد اوی ابا گرگ میش آب خوردی به جوی
(همان: ۵/ ۷۸)

دادگری شاهان و بزرگان، بر طبیعت نیز تأثیرگذار است:

جهان چون بهشتی شد آراسته پیر از داد و آکنده از خواسته
(همان: ۲/ ۶۵)

در واقع «شاهان بی‌دادگر یا بی‌هنر نیز محرک اجانب برای حمله به کشور و فروپاشی حکومت‌ها هستند» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۹۴).

هم‌راهی دین و سیاست: در شاهنامه، دین و سیاست توأم با یکدیگر و یکی از ارکان ساختار سیاسی در ایران باستان است. منوچهر در این باره می‌گوید:

همم دین و هم فره ایزدی همم بخت نیکی و دست بدی
(همان: ۱/ ۱۶۱)

«در تاریخ ایران باستان دیانت امری هم‌تراز سیاست است... در این اندیشه، دین‌یاری از پادشاهی جدا نیست و پادشاه خلیفه خدا و ظل الله است و به عبارتی، دین و سیاست بی‌آن‌که عین هم‌دیگر باشند، لازم و ملزوم یک‌دیگرند» (طباطبایی، ۱۳۶۸: ۲۳) و شاه علاوه بر این‌که شهریار است از مقام مذهبی نیز برخوردار بوده است. به همین علت مقام شهریاری و موبدی را توأم با یکدیگر دارند. «دین‌یاری و شهریاری یا حکمت و حکومت یکی از فضیلت‌هایی چون عدالت و دین‌داری و دانایی را شامل می‌شود و دیگر کیفیاتی چون قدرت و دلیری و نیرومندی را دربرمی‌گیرد» (مجتبایی، ۱۳۵۳: ۹۵) و تحقق شاه آرمانی در ایران باستان، زمانی است که با دین و حکمت همراه باشد. چنین شاهی از موهبت و تایید الهی برخوردار است و در مقابله با اهریمن دروغ، پیروز است و خداوند، مقام شاهی را به افراد خاص و برگزیده‌اش عطا می‌کند. چراکه بهتر از هرکسی از خواست و اراده او آگاه است. از آن‌جایی که اهورامزدا در عالم بالا است و گروه

امشاسپندان و ایزدان گارگزاران وی هستند، شاه نیز بر روی زمین خلیفه و جانشین اهورامزداست و الگو و نموداری از وی است که طبق فرمان او بر مردم و کشور حکم می‌راند. در نتیجه «شهریار نزدیک‌ترین موجود به اهورامزدا و امشاسپندان است» (ماتیکن، ۱۳۶۵: ۶۵) و گویا همین سلطنت سرمشق پادشاهان هخامنشی بوده که در مدت بیش‌تر از دویست سال از پرتو نظم و ترتیب یک قسمت مهم روی زمین را در تحت تصرف خویش داشتند (معین، ۱۳۶۳: ۱۷). داریوش در این‌باره می‌گوید: «اورمزد (اهورامزدا) را خواست همین بود که در همهٔ زمین مرا برگزید و مرا شاه کرد» (مجتبایی، ۱۳۵۳: ۱۳). گره‌خوردن دین و حکومت در اندیشهٔ سیاسی از چنان اهمیتی برخوردار است که در عهدنامهٔ اردشیر بابکان به شاپور آمده است:

نه بی‌تخت شاهی‌ست دینی به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به‌جای
نه از پادشاه بی‌نیازست دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین
چنین پاس‌بانان یک‌دیگرند	تو گویی که در زیر یک چادرند
... چو دین را بود پادشاه پاس‌بان	تو این هر دو را جز برادر مخوان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳۱/۶-۲۳۲)

۳- خویش‌کاری شاهان شاهنامه

در کتاب سوگ سیاوش آمده: «آدمی چون به کاری پردازد که به خاطر آن آفریده شده است، خدا را کام‌روا کرده است. کار انسان کار خداست ... این خویش‌کاری به ضد انسان نیست، بل که با او هم‌ساز و یگانه است. زیرا کاری را که خدا بر انسان مقدر کرده و انجام دانسته و آزادانهٔ آن، هماهنگی و یگانگی این هر دو، خویش‌کاری است که گیتی را به فرجامی دل‌خواه و آدمی را هم این‌جا به مینو می‌رساند» (مس‌کوب، ۱۳۵۰: ۲۸). پس پادشاه خویش‌کار، انسان کاملی است که در قبال مردم خویش وظایفی دارد:

فراهم آوردن آرامش و شادی برای مردم

آرامش و امنیت و شادی و خرسندی از نیازهای ضروری زندگی بشری است. فردوسی خداوند را دادگر و شادی‌آفرین می‌داند و شادی را نشانهٔ توفیق و سرافرازی و معتقد است: «خویش‌کاری شاه این است که آرامش رعایا را تضمین کند و بر رونق کشور بیفزاید» (زهر، ۱۳۷۵: ۴۹۰).

همیشه بزی شاد و به روزگار
روان و خرد بادت آموزگار
(همان: ۱۶/۲۶)

**بخشش و بخشایش گری نسبت به مردم**

کسی کو به بخشش توانا بود خردمند و بیدار و دانا بود
 نباید که بندد در گنج سخت به ویژه خداوند دیهیم و تخت
 (همان: ۳۳۵/۶)

هرمزد می گوید:

سر مایه شاه بخشایش است زمانه ز بخشش بر آسایش ست
 (همان: ۳۰/۷)

آباد کردن جهان

کی خسرو به لهراسپ سفارش می کند که رباطها، آب گیرها و آتش کده های ویران را
 بازسازی کند و از بچه های یتیم و پیران مراقبت کند:
 وزان پس جهان یکسر آباد کرد همه روی گیتی پر از داد کرد
 (همان: ۲۹/۱)

دادگری

داد در شاهنامه «دو وجهه الهی و انسانی دارد و گفتار برگزیده خداوند خرد است. داد
 از یک سو، بخشش و قسمت ازلی هر انسان از حیات است و از سوی حاکمیت متعادل و
 منطقی خردورزانه و مصلحانه زندگی مادی و معنوی انسان را بر عهده دارد و توازن و
 تعادل و رابطه دو جانبه را در زمین و آسمان سبب می شود و انسان را از افراط و تفریط،
 حرص و خست و لثامت، اسراف و تبذیر، دورویی و دغل بازی، ستم گری و ناسپاسی
 بازمی دارد و قناعت و سخاوت و آزر و نرم خوئی و نرم سخنی را در جان وی جای می دهد.
 داد، نیروی تعادل بخش هستی است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۴-۳۵).

اردشیر بابکان در این باره می گوید: کسی که:

نیازد به داد، او جهان دار نیست برو تاج شاهی سزاوار نیست!
 (همان: ۲۲۷/۶)

شاپور به پسرش اورمزد می گوید:

به جز داد و خوبی مکن در جهان! پناه کهان باش و فرّ مهران
(همان: ۲۵۰)

نوشین روان می گوید:

اگر شاه با داد و بخشایش است جهان پر ز خوبی و آسایش است
(همان: ۴۱/۷)

راستی و درستی

فردوسی شهریارانِ پیرو راستی را بزرگ می‌شمارد و سفارش فراوان بر راستی و برحق بودن آنان نیز دارد.

رستم خطاب به اسفندیار:

تو آن گوی کز پادشاهان سزاست نگوید سخن پادشاه جز که راست
(همان: ۳۴۶/۵)

ز شه جهان دار جز راستی نزیید که دیو آورد کاستی
(همان: ۲۵۹/۷)

گاه راستی همراه با عدالت می‌آید و آن را از صفات خدا و شهریاران می‌داند:

جهان دار یزدان بود داد و راست که نه فزود در پادشاهی نه کاست
(همان: ۳۵۵/۶)

جهان پهلوان سام بر پای خاست چنین گفت کای خسرو داد و راست
(همان: ۸۲/۱)

خردمندان پیرو راستی و درستی هستند:

نژادی ازین نامورتر که راست خردمند گردن نیچد ز راست
(همان: ۳۴۷/۵)

راستی گاه به معنی آباد کردن و سامان بخشیدن به امور است:

هنگامی که همای بر تخت پادشاهی می‌نشیند:

به گیتی جز از داد و نیکی نخواست جهان را سراسر همی‌داشت راست
(همان: ۴۸۸/۵)

گاه به معنای سخن راست و راست‌کرداری است:

زبان را مگردان به گرد دروغ چو خواهی که تاج از تو گیرد فروغ
(همان: ۲۸۷/۶)

به هر کار در پیشه کن راستی چو خواهی که نگزایدت کاستی
(همان: ۱۵۸/۲)



انسان خدا شناس کمال راستی را در شناخت پروردگار می‌داند:
سر راستی دانش ایزد است چو دانستیش زو نترسی بد است
(همان: ۱۷۹/۷)

«پیداست با آمدن هر شاه خوب کشور را شادی و نشاط فرا می‌گیرد، خراج به اقشار
تهی دست بخشیده می‌شود، هر کس امیدوار و آسوده به ایفای مسؤولیت می‌پردازد،
پیروزی و سربلندی جای شکست و خواری، آبادانی جای خرابی و بی‌نظمی و آشفتگی را
می‌گیرد» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۹۳).

۴- ناخویش‌کاری شاهان شاهنامه:

آزمندی

بوذرجمهر می‌گوید:

چنین داد پاسخ به کسری که آز ستم‌کاره دیوی بود دیرساز
که او را نینند خشنود ایچ همه در فزونیش باشد بسیج
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶/۷)

بدگیری

گوهر نیک انسانی است که خدادادی و غیر قابل حصول است. بدی طینتِ بزرگان،
دامن‌گیر تمامی مردمان یک کشور می‌شود. ضحاک، افراسیاب، سلم و تور به واسطهٔ انجام
اعمال قبیح، بدگوهر هستند. لازم به ذکر است که گوهر با نژاد متفاوت است تور و سلم با
وجود نژاد بالا در آن دو سرشت نیک وجود ندارد:

همه دل پر از درد و دیده پر آب ز کردار بدگوهر افراسیاب
(همان: ۳۶۲/۲)

تندی

تندی نشات‌گرفته از بی‌خردی است و عواقب بدی در پی دارد:

که تندی نه کار سپهد بود سپهد که تندی کند بد بود
(همان: ۵۹/۳)

به گفتهٔ مهرداد بهار: «خشم به معنی شتابان، نام دیوی است. درگاهان گفته می‌شود
که بدکرداران بدو روی می‌آورند و پرهیزگاران به از میان بردن وی می‌کوشند. او دشمن
رمه‌هاست. در /وستای تازه او دشمن اشه و پیام‌آور اهریمن است» (بهار، ۱۳۷۵: ۹۶).

بی داد

بی داد صفت شهریارانی است که از خرد روی برتافته‌اند و راهی جز راستی برگزیده‌اند. آنان کج رفتار و اهل باطلند و از بی داد جز غم و اندوه نصیبشان نمی‌شود:
 که هر کو به بی داد جوید نبرد جگرخسته بازآید و روی زرد
 (همان: ۲۷۴/۳)

همان‌گونه که دادِ شاهان بر طبیعت تاثیر مثبت دارد، بی دادِ آنان نیز در اساس زندگی مردم و طبیعت تاثیر منفی دارد:

چو بی دادگر شد جهان دار شاه ز گردون نتابد به بایست ماه
 به پستان‌ها در شود شیر خشک نبوید به نافه درون بوی مشک
 زیان در جهان آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود
 (همان: ۴۷۳/۶)

دروغ

از دیدگاه فردوسی دروغ فروغ ایزدی را از انسان دور و چهره او را زشت و تاریک می‌کند:

رخ پادشاه تیـره دارد دروغ بلندیش هرگز نگیرد فروغ
 (همان: ۲۳۲/۶)
 زبان را مگردان به گرد دروغ چو خواهی که تخت از تو گیرد فروغ
 (همان: ۴۰۶/۷)

۵- آسیب‌شناسی حکومت شاهان شاهنامه

مفهوم آسیب در اندیشه ایرانی، آشنا و شناخته‌شده است. در تعریف این اصطلاح می‌گوییم که حاکی از تلاش فکری برای شناخت مجموعه عواملی است که بر کمیت و کیفیت قدرت سیاسی به‌ویژه چگونگی اعمال آن تاثیر نامطلوب می‌گذارد و کارکرد آن را با اخلال مواجه می‌سازد. به عبارت دیگر آسیب‌شناسی شهریاری، فرایند شناخت و کشف علت ناکارآمدی، اخلال و فروپاشی قدرت است. پادشاه در اندیشه سیاسی ایران شهری، نقطه پیوند سیاست با جامعه و گرانی‌گاه قدرت تلقی می‌شود، به دلیل همین جای‌گاه مهم شهریاری در اندیشه ایران شهری، آسیب همیشه متوجه اوست. اما با وجود اهمیت و نقش شاه، او تنها کارگزار نظام نیست. به جز خاندان، چهره‌هایی مانند موبد، وزیر، پهلوان



نیز از عناصر سیاسی هستند که آسیب نیز متوجه آنها نیز هست (رستم‌وندی، الف، ۱۳۸۸: ۱۸۵-۱۸۴).

شاهنامه در حقیقت، پژوهشی در آسیب‌شناسی فرمان‌روایی در ایران است... در فرایند آسیب‌شناسی علل یا عوامل تضعیف شهریار و در نهایت انتقال قدرت به گروه‌ها و افراد دیگر سرکار دارد. در آسیب‌شناسی شهریاری، ضمن بررسی شالوده‌های قدرت، تحلیل چگونگی و شیوه‌های کسب و اعمال قدرت، وضعیت موجود با مجموعه‌ای از الگوهای مطلوب یا ارزشی محک زده می‌شود و عواملی که مانع دستیابی به الگوهای مطلوب و آرمانی است به عنوان عناصر آسیب‌رسان شناسایی می‌گردد (هموب، ۱۳۸۸: ۱-۶).

فردوسی نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین عامل مخّل و انحطاط‌آور در کارکرد شهریاری عامل تراکم قدرت و گرایش پادشاهان به استبداد و خودکامگی و خودمطلق‌بینی است. فردوسی به این حقیقت آگاه است که اگر به موازات رشد قدرت نهادهای متمایزکننده و متعادل‌کننده تصمیم‌گیری و مشارکت در امر عمومی و آزادی در همه سطوح زندگی اجتماعی در کار نباشد، تراکم محض قدرت در دست‌گاه فرمان‌روایی چیزی جز تراکم زور نخواهد بود که اسباب سرکشی و آزمندی خواهد شد. از این رو با تکیه بر اسطوره و با استمداد از خرد اخلاقی، تدابیری در سازمان آرمانی شهریارش می‌اندیشد تا مگر از فساد قدرت جلوگیری کند (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۰۷).

در شاهنامه «قدرت» حرف اول را می‌زند و اقتدار شاهان نمودار بزرگی و نیرومندی آنهاست. کوشش برای به دست آوردن قدرت زمانی مشروع و زمانی نامشروع است. وظیفه قدرت مشروع، دادگری و رهایی ایران از پلیدی و آبادکردن سرزمین است. قدرت نامشروع زائیده اهریمن است و ابزار دست او. خرابی جهان ناشی از قدرت نامشروع است که در شاهان بی‌دادگر تجلی می‌یابد. نمونه این‌گونه قدرت افراسیاب و ضحاک است.

منبع اصلی قدرت مشروع «اهورامزداست». در شاهنامه، حاکم با توجه به رسالت و مسؤولیتش از چنان شأن و منزلتی برخوردار است که تنها انسان فره‌مند می‌تواند بر آن تکیه بزند نه هر انسان مستبد و کم‌مایه‌ای و جای‌گاه حکومت از دیدگاه فردوسی تنها شایسته نزدیک‌ترین انسان‌ها به خداست.

در شاهنامه از پنجاه و دو تن از پادشاهان پیش از اسلام از کیومرث تا یزدگرد نام برده شده است که به سه دسته تقسیم می‌شوند: شاهانی که بر زیردستان خود ستم می‌کنند و محرک بیگانگان برای حمله به کشورند؛ شاهانی که کارکردشان بر محور

عدالت اجتماعی و خرد سیاسی است و آسایش ملت خویش را بر آسایش خود ترجیح می‌دهند. با آمدن آنان شادی کشور را در برمی‌گیرد. کی خسرو، کی قباد، بهرام‌گور و ... نماد چنین پادشاهانی هستند؛ شاهانی که ستم‌گر نیستند، اما بی‌خردی و خودخواهی آنان باعث می‌شود علاوه بر خود به کشور و ملت خویش آسیب وارد کنند که آن را می‌توان نوعی ستم غیر مستقیم تلقی کرد. جمشید، کاووس و ... نماد چنین شاهانی هستند.

در شاهنامه بسیاری از قدرت‌مندان از قدرت خویش سوء استفاده می‌کنند و در بسیاری از موارد از پذیرفتن حق سرباز می‌زنند. نمونه‌ی این‌گونه شاهان کی کاووس است. او هر بار مغرورانه از فرّ خویش، به اقدامات نابخردانه دست می‌زند. نخست با وسوسهٔ دیو به سرزمین مازندران حمله می‌کند و بسیاری از پهلوانان و سربازان را به کشتن می‌دهد و خود در جنگ به اسارت دیو سپید درمی‌آید. بار دوم دوباره دیو او را می‌فریبد تا به آسمان پرواز کند. در نتیجه سقوط می‌کند و این بار برای همیشه فرّهٔ خویش را از دست می‌دهد. بار سوم فرزندش سیاوش را قربانی بی‌خردی و خودخواهی و هوس‌بازی خویش می‌گرداند. نکتهٔ مهم در شاهنامه این‌که «قدرت مطلق فسادآور نیست». در شاهنامه شاهانی هستند که در عین قدرت مطلقه فساد نمی‌کنند. کی خسرو، بهرام‌گور، انوشیروان و ... نمونهٔ چنین شاهانی هستند. اینان فقط به داد می‌اندیشند. گاهی گره خوردنِ قدرت با فساد مشاهده می‌شود. جمشید و کاووس نمونهٔ بارز آن محسوب می‌شوند که سر از داد می‌پیچند.

در روح القوانین: «آزادی سیاسی، زمانی واقعیت می‌یابد که از قدرت سوءاستفاده نشود، ولی تجربه‌ای جاودان نشان می‌دهد که هر انسان صاحب‌قدرتی گرایش به آن دارد که از قدرت سوءاستفاده کند» (مونتسکیو، بی‌تا: ۴۵۷).

عواملی که باعث می‌شود شاه از قدرت خویش سوءاستفاده نکند:

خرد: قدرت باید با خرد همراه باشد تا استفاده از آن توجیه شود. پادشاهان دادگر همواره از خرد بهره می‌برند. بنابراین پیوند قدرت با خرد جاودانه است:

خرد باد جان‌تورا ره‌نمای به پاکی بماناد مغزت به جای
(همان: ۳۴۴/۴)

باور مذهبی شاه و اعتقاد به جهان مینو و این‌که شاه باید خداشناس و خداترس باشد: هنگامی که لهراسپ بر تخت شاهی می‌نشیند:



...چنین گفت کز داور داد و پاک بر اومید باشید و با ترس و باک
 ...ازین تاج شاهی و تخت بلند نجویم جز داد و آرام و پند
 ... مگر بهره‌مان زین سرای سپنج نیاید همی کین و نفرین و رنج
 (همان: ۴-۵/۵)

سنت مشورت با پهلوانان، موبدان و خردمندان که این سنت در سراسر شاهنامه دیده

می‌شود:

جهان پهلوان پیش نوذر به پای پرستنده او بود و هم رهنمای
 (همان: ۲۸۸/۱)

پای‌بندی به آداب و رسوم، عرف و سنت‌های جامعه که این پای‌بندی در جای‌جای شاهنامه نیز مشاهده می‌شود.

۶- تقابل خویش کاری جمشید در شاهنامه

جمشید، شخصیتی است بسیار کهن که به دوران هند و ایرانی تعلق دارد. او یکی از مهم‌ترین شاهان پیش‌دادی است که بعد از پدرش طهمورث بر تخت شاهی می‌نشیند. در بخش نخست فرمان‌روایی، او نمونه پادشاهی آرمانی و فره‌مند است، بنابراین همه فرمان‌بر او هستند. او نیز از خویش‌کاری دوقطبی (شاه - موبدی) برخوردار است:

کمر بسته با فرّ شاهنشاهی جهان گشته سرتا سر او را رهی
 زمانه برآسوده از داوری به فرمان او دیو و مرغ و پری
 ... منم گفت با فرّه ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
 بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱/۱)

«جمشید به عنوان شاه - پرستار، از طریق فرّه به جهان مینوی ارتباط می‌یابد و صاحب هویت شاه الهی می‌شود. جمشید فرّ را نیز، به مانند خویش‌کاری شاه - پرستار از ایزد مهر فرا گرفته است: به شاهان یا اقوام ارزانی دارد و یا از آنان بازپس می‌گیرد» (قائمی، ۱۳۸۸: ۶۳). چون پی‌رو اشه بود: «با پی‌روی از خرد و غلبه بر آرز، دادگری را پیشه کرد و جامعه از برکت و فراوانی و رفاه و سعادت بهره‌مند شد و رعایای او از پیری، بیماری، حسد، فنا، غم و مصائب دیگر رهایی یافتند» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۳۱). علاوه بر آن، او با برخوردارگی از فرّه به جهان انتظام بخشید و تمدن را به جهان بشری عرضه کرد. مردم

اجتماع را به چهار طبقه تقسیم کرد: آشوربان (روحانیان)؛ نیساران (جنگاوران)؛ کشاورزان و اهتوخشی (پیشه‌وران و صنعت‌گران). جمشید اولین طبقه بندی اجتماعی در ایران باستان را بنیاد نهاد و ساختن سلاح، رشتن نخ، پارچه‌بافی، برافراشتن بنا، استخراج گهر، پزشکی، صنعت کشتی‌سازی و... را به مردم آموزش داد و روز آغاز بهار را جشن نوروز نامید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۴۳-۴۲-۴۱). تسلط جم بر دیوان، نشانی از برتری معنوی او و پرهیزگاری در جهت خواست پروردگار است.

سرانجام جمشید بعد از خدماتی شایان به آفریدگان، گرفتار غرور می‌شود و ادعای خدایی می‌کند و از مردمش می‌خواهد تا او را جهان‌آفرین بخوانند. در روایت پهلوی، جمشید: «گم‌راه و مغرور می‌شود، به ظلم و ستم می‌پردازد و مهم‌تر از همه دروغ می‌گوید و آفرینش جهان را به خود نسبت می‌دهد و ادعای خدایی می‌کند» (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۲۸۲).

او نخستین الگوی انحراف و فروپاشی در دورهٔ اساطیری است... ادعای خدایی او یک دروغ است و تصویر کاذبی که از خود ارائه می‌دهد غرور است و همان منِ دروغینی که عامل سرنگونی او می‌شود (رستم وندی، ب: ۱۳۸۸: ۶-۷). در آیین زرتشت «دروغ یا دروج را از سهمگین‌ترین دیوان می‌دانند که موجب آزار و زیان می‌شود و در روز شمار از ارته (راستی) شکست می‌خورد. آنان پست‌ترین قسمت دوزخ را مربوط به دیو دروج می‌دانسته‌اند» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۵). زشتی و زشت‌چهرگی دیو دروغ در میان ایرانیان تا حدی بوده است که در یش نوزدهم آن را با صفت دُش‌چیثرا (زشت‌چهره) و تم‌هیئنی (تاریک و ظلمانی) آورده‌اند (کریستن‌سن، ۲۵۳۵: ۱۸). در مینوی خرد، دانا زندگی با بیم و دروغ را بدتر از مرگ می‌داند و شجاع‌ترین مردان را کسی می‌داند که با دیو دروج خود بتواند ستیزه کند (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۱۸،۴۰).

در *گرشاسپ‌نامه* اسدی و بسیاری از کتب تاریخی اسلامی از جمله *فارس‌نامه* بلخی هم‌چون *شاهنامه*، گناه جمشید را «ادعای خدایی» دانسته‌اند: «...چون سی‌صدسال بر این سال گذشت، شیطان بر وی راه یافت...جمله مردمان را جمع گردانید و ایشان را گفت «...من دادار و پروردگار شما هستم باید که مرا پرستید و معبود خویش گردانید...» (ابن‌بلخی، ۱۳۱۳: ۳۴-۲۹).

گران‌مایگان را ز لشکر بخواند چه مایه سخن پیش ایشان براند
چنین گفت با سال‌خورده مهان که جز خویشتن را ندانم جهان



هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی ندید...
 جز از من که برداشت مرگ از کسی و گر بر زمین شاه باشد بسی...
 گر ایدونک دانید من کردم این مرا خواند باید جهان‌آفرین
 (همان: ۴۵/۱)

جمشید با این سخن ناسنجیده و تحمیل اراده‌ی خویش بر ملتش به پروردگار بی‌احترامی می‌کند و در حقیقت موجبات تسلط سیاست بر دین را فراهم و صدمات جبران‌ناپذیری بر سیاست وارد آورد. بنابراین هسته‌ی اصلی داستان جمشید «گناه» است. همین نکته باعث می‌شود تا جمشید از مسیر اشته یعنی خرد و دادگری دور گردد و در نتیجه برترین شاخصه‌ی اصلی حکومتی یعنی فره‌یزدی، موهبت و تأیید الهی، را از دست می‌دهد و در تقابل با خویش‌کاری خویش که ریشه در آرزو و برتری‌جویی دارد، در مسیر دروغ گام می‌نهد و از مسیر راستی منحرف می‌گردد:

ز گیتی سرشاه یزدان‌شناس ز یزدان بپچید و شد ناسپاس
 (همان: ۴۴/۱)

و سرانجام :

...بر او تیره شد فره‌یزدی به کژی گرایید و نابخردی
 (همان: ۵۱/۱)

در *جاماسپ‌نامه* نیز آمده است: «...پس از آن که به خودستایی پرداخت و به خود آفرین کرد، عاری از پیروزی و درخشندگی فره‌یزدی شد» (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۳۲۴). در نتیجه این گمراهی «فرشتگانی که خدا به تدبیر امور او گماشته بود، از وی دوری می‌کردند» (طبری، ۱۳۲۵: ۱۱۹/۱).

جمشید دارای دو شخصیت است: در ابتدا پادشاهی نیک‌کردار و در تعامل با اهورامزداست و بعد از آن پادشاهی بدکردار در تقابل با اهورامزداست. همین عامل تقابل دوگانه‌ای در حکومت جمشید به وجود آورده است. دو دوره‌ی فرمان‌روایی جمشید این نکته را بر ما روشن می‌کند که ویرانی و آبادانی ملک از جانب پادشاه است. در حقیقت خروج جمشید از اشته، به معنی خارج شدن از دایره‌ی خرد است، زیرا جمشید با وجود سرگردانی و از دست دادن شکوه و هیبت، از پروردگار طلب بخشش نمی‌کند. شاید گناه جمشید در

نزد آفریدگار آن قدر بزرگ بود که جایی برای بخشش نداشت، زیرا علاوه بر صدمه زدن به خود باعث آسیب رسانی به کشور و ملت شد.

در برخی از روایت‌ها، از پشیمانی جمشید و پذیرفته نشدن پوزش وی به درگاه پروردگار گفته شده است (مجم‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۹). در داستان دینیک، فصل ۳۹، بند ۱۸ «او (جمشید) بخشودگی خویش را از آفریدگار مطلق به دست آورد و با جانشینان خود... در مورد مکافات آنانی که بندگی آفریدگار را رها می‌کنند، هشدار داد» (کریستن‌سن، ۱۳۸۵: ۳۱۵). جمشید در بخش دوم از پادشاهی، ویژگی‌های یک پادشاه آرمانی را از دست می‌دهد. در نتیجه کشور نابسامان می‌شود، مرگ، بیماری و پیری مردم را فرا می‌گیرد و از هرگوشه سرداری سر برمی‌کشد و علیه جمشید طغیان می‌کند. زیرا وقتی که یک فرمان‌روا از کارکرد اصلی خویش که همان دادگری و خرد است منحرف شود، ویژگی‌های اهورایی خویش را از دست می‌دهد و در نزد مردم دیگر هبیت و اعتباری نخواهد داشت. در نتیجه به بروز قدرت‌های پیرامونی و تجزیه و فروپاشی قدرت مرکزی می‌انجامد:

از آن پس بر آمد از ایران خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سپه گشت رخننده روز سپید	گسستند پیوند با جمشید
...پدید آمد از هر سوی خسروی	یکی نام جویی به هر پهلو
سپه کرده و جنگ را ساخته	دل از مهر جمشید پرداخته

(همان: ۵۱/۱)

در نتیجه «... اجتماع دچار آشوب و هرج و مرج می‌شود و مردم که از آشوب و هرج و مرج و ناامنی در کشور به تنگ آمده‌اند و به دنبال امنیت در سایه یک اقتدار مرکزیند به سوی ضحاک کشش پیدا می‌کنند» (طالع، ۱۳۷۹: ۱۰۱). مهم‌تر این‌که این تقابل در خویش‌کاری جمشید باعث می‌شود مردم هم دچار نوعی بی‌خردی گردند. چراکه به جای آن‌که راه درستی را برگزینند، دست به دامان اهریمنی چون ضحاک می‌شوند و او را پادشاه ایران زمین می‌خوانند. بنابراین تقابل فرمان‌روا در خویش‌کاری، نه تنها جمشید بلکه ملتی را به سوی تباهی و رنج رهنمون می‌شود. به نحوی که هزار سال در بند ستم ضحاک که خود سرچشمه آرزو و فریب است اسیر می‌شوند:

سواران ایران همه شاه‌جوی	نهادند یک‌سر به ضحاک روی
به شاهی بر او آفرین خواندند	ورا شاه ایران زمین خواندند



(همان: ۵۱/۱)

آمدن ضحاک در صحنه باعث می‌شود جمشید به مدت صدسال از ایران متواری گردد. «تا سرانجام نزدیک دریای چین مشاهده شده و به زندگی شش‌صد و شانزده ساله او پایان می‌دهد» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۵۱). جمشید از جاودانان و نامیرایان است، اما به دلیل تقابل در خویش‌کاری، میرا و فناپذیر می‌شود. «چه پیداست که اورمزد، جمشید و فریدون و کاووس را بی‌مرگ آفرید و اهریمن چنان آنان را تغییر داد که معروف است» (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۳۲). در دیگر جای آمده است که: جمشید پس از مرگ آرامش و قرار ندارد. او به سبب دروغی که گفته است در سرای دیگر، در وضعیت بدی در برزخ به سر می‌برد (روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ۲۸۳).

نتیجه‌گیری

شاهنامه علاوه بر این که یک شاه‌کار بی‌بدیل در ادب فارسی است، از کارکردهای دینی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی نیز برخوردار است و فردوسی از معدود شاعرانی است که برای راه‌بردهای حکومتی و اصلاحات اجتماعی، سیستم اندیشگی و اصول آن، به تعبیر امروز، راه‌کار ارائه می‌دهد و نسبت مردم و حکومت و دلایل زوال یک حکومت و راه‌های پیش‌گیری از آن را تبیین می‌کند. در اندیشه سیاسی ایران‌شهری، شعار بنیادی پادشاهان، مبتنی بر خرد سیاسی است. راستی، دین‌داری، دادگری، خردورزی از مؤلفه‌های اساسی این اندیشه سیاسی است. در جهانی که نبرد میان خیر و شر است، هر انسانی با توجه به مسؤولیتش وظایفی دارد که باید به نحوی شایسته به انجام برساند. از آن جایی که پادشاه در رأس هرم قدرت است، باید پای‌بند به اصولی از قبیل راستی، دین‌داری، دادگری، خردورزی باشد که برگرفته از الگوی پادشاه آفرینش و از مؤلفه‌های اساسی خویش‌کاری شاهان شاهنامه است. در داستان‌های شاهنامه، خصلت‌های ناپسند و اهریمنی چون بی‌داد، دروغ، آزمندی، بی‌خردی و ... هم‌چون دیوانی بدسرشت همواره در پی نفوذ در فرمان‌روایان هستند تا صفات نیک و شایستگی آنان را نابود و خدشه‌دار کنند. نتیجه این ناخویش‌کاری سردمداران حکومتی، علاوه بر این که می‌تواند در سرنوشت مردم و کشور، تأثیر منفی داشته باشد، باعث از دست‌دادن فره و سرانجام آن‌ها سقوط و نابودی است. زیرا روشنایی و نور، پرتو نیکی‌ها جای خود را به سیاهی و پلیدی می‌دهد.

درون‌مایهٔ داستان‌های شاهنامه جدال خیر و شرّ است. یکی از داستان‌های شاخص شاهنامه، غرور و دروغ جمشید است. او در ابتدا پادشاهی خویش کار است و کشورش در آرامش و امنیت. اما بعد در اثر ناخویش‌کاری عامل مشروعیت خویش را از دست می‌دهد. حملهٔ نیروهای اهریمنی در قالب غرور و ستم و دروغ او را به میدان جدال می‌کشاند. او که پادشاه آرمانی است گناه او باعث می‌شود عامل مشروعیت یعنی فرهٔ را از دست بدهد و در نتیجه آشوب و فتنه سراسر ایران را فرامی‌گیرد و اهریمنی چون ضحاک، هزار سال بر ایران حاکم می‌گردد. آن‌چه در این داستان جلب نظر می‌کند، این است که خویش‌کاری و ناخویش‌کاری شاه موجب آبادانی و ویرانی ملک است.



فهرست منابع

-قرآن کریم

- ابن بلخی. (۱۳۱۳). *فارس نامه*، تصحیح جلال الدین طهرانی، تهران.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۸۶). *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- پرهام، باقر. (۱۳۷۳). *با نگاه فردوسی: مبانی تقد خرد سیاسی در ایران*، تهران: نشر مرکز.
- جوان شیر، ف.م. (۱۳۶۰). *حماسه داد (بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی)*، تهران: انتشارات حزب توده.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: ناهید.
- دوست خواه، جلیل. (۱۳۸۴). *ترجمه اوستا*، تهران: مروارید.
- رجایی، فرهنگ. (۱۳۷۶). *تحول اندیشه سیاسی در شرق ایران باستان*، تهران: نشر قومس.
- رحیمی، مصطفی. (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت شناسی ایرانی*، تهران: طرح نو.
- رستم وندی، تقی. الف: (۱۳۸۸). *اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی*، تهران: امیرکبیر.

- رستم وندی، تقی . ب: (۱۳۸۸). «آز و داد: آسیب شناسی سیاسی شهریاری در شاهنامه فردوسی»، *دوفصلنامه تخصصی پژوهش سیاست نظری*، دوره جدید، شماره ۵.
- رضایی‌راد، محمد. (۱۳۷۹). *مبانی اندیشه‌ی سیاسی در خرد مزدایی*، تهران: طرح‌نو.
- *روایت پهلوی*. (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ریاحی، محمدمین. (۱۳۷۵). *فردوسی*، تهران: طرح‌نو.
- زادسپیرم. (۱۳۶۶). *گزیده‌های زادسپیرم*، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زهر، آر. سی. (۱۳۷۵). *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- سینایی، وحید و محمد خطیبی قوژدی. (۱۳۹۳). «مفاهیم، کارگزاران و سامان سیاسی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، سال نهم، شماره دوم.
- طالع، هوشنگ. (۱۳۷۹). «اسطوره جمشید، ضحاک و کاوه نمادی از مردم سالاری و استبداد»، *گزارش*، شماره ۱۱۳.
- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۶۸). *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۲۵). *تاریخ طبری یا تاریخ الرّسل والملوک*، جلد اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ.
- غزالی، امام ابوحماد محمد. (۱۳۶۷). *نصیحه الملوک*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۸). «شاهان خیره‌سر شاهنامه نموداری از مشروط بودن نیروی فره در فرهنگ اساطیری ایران باستان»، *پاژ*، شماره ۷.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۵). *نخستین انسان و نخستین شهریار*، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران: چشمه.



- کریستن سن، آرتور. (۲۵۳۵). *آفرینش زیان کار در روایات ایرانی*، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- *ماتیکان یوشت فریان*. (۱۳۶۵). ترجمه محمود جعفری، تهران: فروهر.
- مجتبایی، فتح الله. (۱۳۵۳). *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*، تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- *مجمل التواریخ*. (۱۳۱۸). تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.
- مدرسی، فاطمه. (۱۳۸۲). «کی خسرو فرهمند به روایت فردوسی و سهروردی»، *فلسفه و کلام (شناخت)*، شماره ۳۷.
- مس کوب، شاهرخ. (۱۳۵۰). *سوغ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)*، تهران: خوارزمی.
- مس کوب، شاهرخ. (۱۳۸۲). «جهان داری و پادشاهی در شاهنامه»، *ایران نامه*، شماره ۸۳.
- معین، محمد. (۱۳۶۳). *مزدیسنا و ادب فارسی*، تهران: دانش گاه تهران.
- مونتسکیو. (بی تا). *روح القوانین*، ترجمه علی اکبر مهتدی.
- *مینوی خرد*. (۱۳۶۴). ترجمه احمد تفضلی، تهران: توس.
- وکیلی، سیامک. (۱۳۸۴). *معمای شاهنامه*، تهران: مرکز بین المللی گفت و گوی تمدن ها.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: انتشارات صدا و سیما (سروش).